

در دانستن نطفه مرد و زن

بود در رنگ منق زان ز فرجش فند کرد هر دو آن
سفیدت رنگ منی رجلا زالت درازافت حرر کی ل

بگفت دانستن زن و مره

در از عمر عورت ده سنین رود سجد انشک بدین

در این مدت حیض آید اگر با کثر شود حیض ایله در خبر

ز نزدیک شوی باز او رد بله کوک اندر کت را ورد

دگر خون حیضش معصوم بود دگر در در نفس اکثر بود

ز آنجا بچشش بود باید آرد بزهر آن اول نطفه کبر و قدر

در اسم که آیام حیض زنان معصومست

چو حیض شود زن بهنگام خویش بدو هست معلوم آیام حیض

ز نزدیکی شو کند چنانست بود واحد طاق چون افت

بود دور از شوهر خویش تن بخلوت نه در محاسن ایچ بچش

شود

شود جمع باشوی که آنست زمان

بهر بهیز از ترششی از زمان

ز زو عنق تبارک جسته هم

معطر نباشد ز عطر مطیبت

کندر نیز بهیز از اشیا می سرد لذت نیاید ازین زوج مرد

نباید که اکثر کت میل آب از سرد تر باشد شربت

ز اندوه غم باید شل احترام بدو هست نیاید بگفته با

ز نیک بود وقت با وقت خواب بخوابد شب بهجت ماه تاب

نه نشوید لب فرج از آب سرد که ز موش نیاید که وصل مرد

چو آیام حیض بیان رسید بی وصل شوی شادان رسید

زن باید که بعد از غسل را اول روخت

زن خالیست چون شود پاک صفا

هر چه از غسل فارغ کند ز روی خود

خاف

بپوشد

بپوشد